

# تاریخ به روایت فاتحان: افشاکن، افشاکن!



سوسن شریعتی

♥ «نویسنده را هیچ قدرتی جز خواننده‌اش نمی‌تواند ساکت کند.»

علی شریعتی

تاریخ معاصر ما هنوز که هنوز است زندانی روایت فاتحان است و طی این شصت-هفتاد سال اخیر دست به دست شده از این اداره به آن اداره. بیش از نیم قرن است رفتار اصلی ما درباره «آدم‌ها و حرف‌هاشان» از ادیب تا سیاستمدار و انقلابی ساواک است و گزارشگران ریز و درشتش. امری طبیعی در غیبت حافظه‌های به‌ثبت رسیده، حافظه‌های سرکوب‌شده، دستکاری‌شده و فراموشی‌های منتشر. می‌ماند: «بنا بر گفته پرویز تابتی چه کسی اخلاق مدار بود و کدام یک ز باره؟ کدام یک پایش لغزید و چه کسی بازی خورد؟ متولی قدرت هر چه را که بخواهد از خلوت تا جلوت گزارش داده است و به دنبالش هم هر چه را که خواسته‌اند نشر داده‌اند. تاریخ معاصر ما شده است یک سری به‌ثبت رسیده و نشر یافته میان خواسته آنها و سلیقه این‌ها. باقی همه ماجرای رو دست خوردن است و سرهایی که کلاه رفته. یک سری افسون زوده بی‌تقصیر. با این همه همین اسناد هم غنیمت است؛ اسنادی که محصول «سوز» معترض» اند و بعدها شده‌اند فرصتی تا «سوز» معترض» را از حیثیت ببندازند. کتاب سه‌جلدی «شریعتی به‌روایت اسناد ساواک» که در سال ۱۳۷۷ توسط «مرکز اسناد انقلاب اسلامی» برای اولین بار به چاپ رسید از همان غنایم است. پس از ۱۵ سال سکوت بر سر چیستی «شریعتی و معلمی انقلاب» دیگر وقتش رسیده بود که این غنیمت با دیگران تقسیم شود: مجموعه گزارشات متعدد ریاست‌های سازمان اطلاعات و امنیت کشور شاهنشاهی، اداره یکم (عطاپور)، اداره سوم (مقدم)، مدیر کل اداره سوم و... (ثابتی) ساواک تهران، شمیران، نواب، ورامین، خراسان، سیستان و بلوچستان، لرستان، آذربایجان، فارس و البته گزارشات مأموران ریز و درشت ساواک (نظریه شنبه، نظریه یکشنبه، نظریه... از دو دهه پایانی زندگی شریعتی و یک سال پس از مرگ او. اگر نبود این گزارشات لحظه به لحظه اداره ساواک طی سال‌های پایانی سی، چهل و پنجاه و البته بی‌احتیاطی رئیس وقت «مرکز اسناد انقلاب اسلامی» حجت‌الاسلام حمید روحانی در ارسال پنهانی بازجویی‌های مکتوب شریعتی به «مجله فرهنگی، سیاسی، تاریخی ۱۵ خرداد» در سال ۱۳۷۱ و در نهایت همت جانشین ایشان، حجت‌الاسلام روح‌الله حسینیان (در سال ۱۳۷۶) در انتشار کامل این اسناد، امروز نه تنها دست اسطوره‌شکنان و قهرمان‌ستیزان خالی می‌ماند بلکه فهم شرایط امکان «معترض بودن»، «منتقد بودن» و فرایند بدل شدن «عنصر ناراحت» به «عنصر یاعی» صراحت نمی‌یافت، دست توهمات فیلسوف رو نمی‌شد، شبهه‌آفرینی‌های رئیس ساواک بی‌پاسخ می‌ماند، پژوهشگر در پژوهش‌هایش ابعاد بسیاری از واقعیت را از دست می‌داد و امکان بررسی و قیاس تاریخی ادوار ناممکن می‌شد. از همین‌رو جای بسی خوشحالی است که اداره‌جاتی از این دست وجود دارد، سند می‌سازد و به ثبت می‌رساند و حفظ می‌کند و انتشار می‌یابد و هیچ‌کس را بی‌نصیب نمی‌گذارد.

«شریعتی به روایت اسناد ساواک» هزار و پانصد صفحه است؛ شاید

طولانی‌ترین بیوگرافی ایرانی. نه تنها فقط برای اینکه بیست سال از زندگی نویسنده‌ای معاصر را پایه‌ای آمده است؛ نه تنها برای اینکه پانصد صفحه از آن به پس از مرگ شریعتی تا سال ۵۷ بر می‌گردد بلکه از این‌رو که تقریباً پنجاه سال پس از انقلاب همچنان بر تعداد صفحاتش افزوده می‌شود و شریعتی را همچون سوزهای تحت پیگرد رها نمی‌کند. جذابیت ماجرا در این است که علی‌رغم استعداد مستمر ما در بت‌سازی و اسطوره‌پروری و در میانه این همه بت ریز و درشت، این نگرانی بدبیل از «بت» شدن، «قهرمان» شدن و «اسطوره» شدن شریعتی در نیم قرن اخیر همچنان تداوم دارد و به شکل ادواری سر بر می‌دارد و همیشه باید گوش به‌زنگ بود برای شکستش. علی‌رغم تاکید فیلسوفان، روشنفکران و سیاستمداران بر سر «شفیث‌های پیاپی پارادایمی» ظاهراً این پرونده شامل شیف نمی‌شود و پنجاه سال است دست‌بردار نیست. در سال ۵۲ ترس نظام شاهنشاهی این بود که شریعتی «با نفوذ کلامش از خود بتی برای افراد منحرف ساخته» (ص ۲۸۰-۲۸۱ جلد دوم)؛ در سال ۷۲ دلخوری دوستداران انقلاب از «مورخ انقلاب اسلامی آقای سید حمید روحانی» این است که «چرا در طول ۱۴ سالی که از پیروزی انقلاب اسلامی می‌گذرد اسناد و ارتباطات پشت پرده او را برملا نکرده‌اید؟» و البته ابراز خوشحالی از اینکه: «چاپ قسمتی از نامه شریعتی در شرایطی که گروهی... تصمیم دارند که او را در سطح امام -اگر نگویند جلوتر- به‌عنوان رهبر انقلاب مطرح کنند یک کار فوق‌العاده و جوش‌کنانه است... شما به وظیفه تاریخی و انقلابی خود عمل کردید و در تاریخ ثابت کردید آن کسی که ادعا می‌کرد: «اگر شمع آجینم کنند حسرت شنیدن یک آخ را بر دلشان باقی می‌گذارد» چگونه مخفیانه به تملق و چاپلوسی از رژیم شاه و عملکرد رژیم او پرداخته و چنین نامه‌هایی نگین می‌نوشته است...» (نشریه «۱۵ خرداد»، بهار ۱۳۷۱). در همان سال دکتر جلال متینی هم خاطراتش را نوشت و ابراز خوشحالی از اینکه پرونده شریعتی بالاخره در ایران رو شده است. چاپ کل اسناد در پایان دهه هفتاد البته به کار گفت‌وگو با دکتر نصر در سال ۸۹ نیامد که به دنبال اسطوره‌سازی از خودش، شریعتی را شکسته می‌خواست. موج طنزهای اس. ام. اس درباره شریعتی و پرونده‌های متعدد مطبوعاتی درباره آن در ادامه ضرورت اسطوره‌شکنی تحلیل شد و این آخری در سال ۱۴۰۳ در مجله «اندیشه پویا» که صحبت از «شمایل» شکسته یک قهرمان است و «وجه ژلاتینی» افکار و شخصیتش و باز این افسوس دوباره که با تأخیری ۲۵ ساله به مجموعه اسناد «شریعتی به روایت اسناد ساواک» پرداخته می‌شود. این همه درست زمانی که گفته می‌شود نه از اسطوره‌ها کسی به یاد می‌آورد و نه دیگر اسطوره‌شکنانی که دیگر امروز چهل‌وپنجاه ساله شده‌اند اهمیتی دارند. همه این‌ها که برشمرده شد باید به آن سه‌جلدی افزود و مثلاً با عنوانی چون «صعود و سقوط یک قهرمان» خواندا بی‌نظیر است. هم ترسیم دقیق یک زمانه است و هم ترسیم دقیق و نفس‌گیر شکل

و شمایل یک دستگاه امنیتی اختاپوسی، جانشین همه حافظه‌هایی که سرکوب شد، از میان رفت و دیگر نیستند تا شهادت دهند. دستگاه امنیتی وفادارتر از دوست و جاودانه‌تر از انسان، سایه به سایه شریعتی و تاریخ ما آمده است. چه کسی می‌تواند جانشین این دانای کل، این هزار چهره گردد؟ ساواک و رؤسای رنگارنگش وسواس‌گونه شریعتی را رها نمی‌کنند. از وقتی که هنوز فرزند استاد محمدتقی شریعتی در مشهد دهه سی است تا زمانی که دیگر در سطح شهرها منتشر شده، همه جا هست و با صداها چشم او را می‌پایند؛ در قطار مسیر مشهد-تهران، در خانه رفقا و اقوام، در کافه و رستوران، البته بر سر منبر، در جلسات خصوصی، در کلاس‌های درس دانشکده، در پاریس، در مشهد، در تهران، در آبادان، در مکه...؛ اگر نبود این دانای کل، تاریخ بسیاری از سخنرانی‌های شریعتی دانسته نمی‌شد. اینکه در حاشیه جلسات چه اتفاقاتی می‌افتاده است، اینکه چند هزار نفر شرکت داشته‌اند، تا چه ساعتی می‌نشسته‌اند و چه ساعتی برمی‌خاسته‌اند، چنانچه دکتر نصر می‌فرماید ساواک پولش را می‌داده و یا از نحوه ساخت‌وساز حسینیه متعجب بوده؟ چه بازی‌هایی راه می‌انداخته، شریعتی چه بازی‌هایی می‌داده... چه کسی و برای چه مدتی هیئت‌مدیره بوده، چه کسی عضو بنیان‌گذار؟ از دست شخص وزیر حقوق می‌گرفته یا حقوق استادش را می‌گرفته؟ در دانشگاه استخدامش کردند یا برعکس از استخدامش تعجب کردند؟ علی‌میزانی نام مستعار است و یا نام خودش، با این نام رفت یا به دستور شخص اعلی حضرت از راه افغانستان خارج شده؟ وقتی که مرد بر سر منابر و سر بیچ کوجه‌ها چه خبر شد؟ پشت خطوط تلفن بزرگان چه به هم گفتند؟ شگفتی در این است که پژوهشگران ما در مصاحبه‌ها و نوشته‌های خود تا آخر همین منطق «پژوهش مبتنی بر اسناد ساواک» هم نمی‌روند. این هیولا پاسخ‌های بسیاری از اسرار را با خود دارد. هم برای افشای شریعتی، هم برای افشا کردن مدعیان، هم برای افشای خود سیستم و مهم‌تر از همه اینکه شریعتی طی چه فرایندی از یک جوان معترض دهه سی بدل به آن «غایب همیشه حاضر» (تعبیر فوکو درباره شریعتی) شد و البته این پرسش روز و همچنان معتبر مجله «اندیشه پویا» است در پرونده‌های بیست‌وپنج صفحه‌ای و آن اینکه: یک زندانی خوب چه کسی است؟ کسی است که می‌رقصد؟ که می‌گرید؟ که مشت گره می‌کند، که اهل گفت‌وگو است، که اعتصاب می‌کند؟ مصالحه تا کجا خوب است و از کجا دیگر زیاده‌روی است و متأسفانه تن دادن به موقعیت‌های ژلاتینی!

در هر حال پرداختن به شریعتی همیشه غنیمت است. هم آینه است، هم دماسنج. او از همان سال ۳۶ تا سال ۵۶ که می‌میرد، بیست سال تمام یاد می‌گیرد با ساواک جوانی کند، درس بخواند، عاشق شود و فارغ سفر کند، جا خالی دهد، پنهان‌کاری کند، تعقیب شود و بگریزد از این ستون به آن ستون، تا بتواند ببیندش، حرف بزند و مهم‌تر از همه بنویسد و البته که